

صاحبان حرفه، که دور از او زندگی می‌کنند، مراجعه کنند. برخی از واحدهای بزرگ کشاورزی، هم دارای آهنگر مخصوص به خود، هم گاری‌ساز و هم زین‌ساز مخصوص به خود هستند تا تعمیرات و ساختن برخی ابزار و وسایل ساده را خودشان انجام دهند.

ولی مهم‌ترین امتیاز ناشی از تعداد زیاد کارگر در یک واحد تولیدی بزرگ عبارت است از تقسیم کار یدی و فکری میان کارکنان این واحد. قبلاً دیدیم که مدیریت علمی یک واحد کشاورزی برای بهره‌برداری روش‌مند از آن تا چه اندازه اهمیت دارد و اینکه تنها از طریق چنین مدیریتی است که می‌توان از هر گونه اتلاف و ضایعات جلوگیری نمود. فقط چنین مدیریتی قادر خواهد بود از تضعیف قدرت خاک جلوگیری نماید، و یک متخصص کشاورزی همیشه به کمک یک روش حسابداری منظم و دقیق قادر خواهد بود در هر شرایطی پاسخگوی مسائلی نظیر آیش، کوددهی، ماشین‌آلات، نژادهای مختلف حیوانی، نوع گیاهان علوفه‌ای و ... باشد، و نیازهای دائماً در حال تغییر علم و بازار را برآورده سازد. در جامعه کنونی، فراگیری عملی و شیوه کشت علمی دو مطلب کاملاً متفاوت‌اند. برای اینکه یک واحد کشاورزی بتواند از خدمات یک متخصص کشاورزی استفاده ببرد، بایستی از نظر وسعت به اندازه‌ای باشد که کار مدیریت و مراقبت از آن برای استخدام یک متخصص کافی باشد.

این وسعت در برخی شرایط معین است. این وسعت بسته به نوع واحد کشاورزی تغییر می‌کند: در بهره‌برداری‌های متمرکز، مثلاً موکاری، وسعت مورد نظر ممکن است فقط ۳ هکتار باشد؛ در بهره‌برداری‌های غیرمتمرکز، مثلاً در مراتع، این وسعت ممکن است تا ۵۰۰ هکتار نیز برسد. به طور متوسط می‌توان گفت که در اروپای مرکزی، ملکی به وسعت ۸۰-۱۰۰ هکتار را که به روش کشت متمرکز مورد بهره‌برداری قرار گیرد یا ملکی به وسعت ۱۰۰-۱۲۵ هکتار را که به صورت غیرمتمرکز مورد استفاده باشد می‌توان از طریق یک فرد متخصص اداره کرد.

بنابراین تنها املاکی را که لاقلاً شرایط بالا را داشته باشند می‌توان از طریق مدیریت علمی سازماندهی و اداره کرد. ولی در آلمان در سال ۱۸۹۵ در میان ۵,۵۵۸,۳۱۷ واحد کشاورزی، فقط ۲۶,۰۶۱ واحد دارای مساحتی بیش از ۱۰۰ هکتار بودند! بنابراین تعجب‌آور نیست اگر تاکنون فقط به‌ندرت نشانه‌هایی از کشاورزی علمی به چشم می‌خورد! طبق گزارش گولتز متوسط محصول غلات بسیار پایین است: «این متوسط از متوسط محصولی که با استفاده از روش‌های بهتر کشت حتی در زمین‌هایی نامرغوب‌تر می‌توانست به عمل آید، کمتر است. فکر نمی‌کنم در میان کشاورزان پرتجربه هیچ‌کدام این واقعیت را کتمان کنند که با بهبود شیوه کشت می‌توان مقدار محصول را از ۴ کنتال به ۸ کنتال در هکتار رسانید. در واقع، من احساس می‌کنم که مقدار محصول را می‌توان خیلی بیش از اینها افزایش داد ولی در اینجا من عمداً رقمی را ارائه داده‌ام که هیچ شخص مطلعی به آن اعتراضی ننماید.»^۱ طبق این محاسبه آلمان قادر خواهد بود بدون افزایش سطح زیر کشت غلات،

مقدار این محصولات را حدود ۱۰۰ میلیون کنتال افزایش دهد و برای این منظور کافی است روش کشت بهبود یابد.

در مورد مالکان و اداره کنندگان واحدهای کوچک کشاورزی، که وظیفه مدیریت و سرپرستی تمام وقتشان را اشغال نمی‌کند و مجبورند به کارهای دیگری نیز بپردازند، سعی شده است از طریق مدارس کشاورزی اطلاعاتی کامل‌تر از مدارس ابتدایی به آنها داده شود. ما نمی‌خواهیم فایده این قبیل مدارس را انکار کنیم ولی واضح است که تعلیمات آنها به هیچ وجه قابل مقایسه با تعلیمات انستیتوهای کشاورزی نیست. به نظر می‌آید که پرورش کارکنانی دون پایه و کم توقع برای واحدهای کشاورزی بزرگ مفیدتر و مناسب‌تر باشد (این امر باعث کاهش هزینه‌های اداری می‌شود) تا تعلیم کشاورزان مدرن و مستقل. ولی مدارس متوسطه کشاورزی را باید از زاویه دیگری در نظر گرفت. یک متخصص شکایت می‌کند که «در آنجا عادت‌هایی کسب می‌کنند که به درد دهقانان متوسط نمی‌خورد، چه برسد به دهقانان خردپا. این مسائل باعث می‌شوند شاگرد در یک محیط محدود احساس رضایت نکند و نتواند زندگی‌اش را با آن تطبیق دهد. در نتیجه مدرسه رفتن نه تنها استفاده‌ای برایش ندارد بلکه نوعی ضرر و خسارت برای همه زندگی‌اش به ارمغان می‌آورد.»^۱

کیرشنر از این نتایج در نقاطی که خلق و خوی دانشجویی استقرار یافته باشد دچار ترس می‌شود، ولی استقرار این خلق و خو نتیجه خارجی تغییراتی است که از وجود مدارس کشاورزی ناشی می‌شود. دارای یک فرهنگ برتر دانشگاهی بودن و از زندگی دهقانی رضایت داشتن با یکدیگر سازگار نیستند. توده مردم تحصیل کرده در میان طبقه بورژوا قرار دارند. آنها با آرزوهای مربوط به زندگی بورژوایی بزرگ می‌شوند؛ آرزوهایی که به علت تأثیرات ضروری محیط به شکلی نامرئی با افرادی که از بطن خلق بیرون می‌آیند و بر اثر کوشش‌های خود پرورش می‌یابند، پیوند برقرار می‌کنند. درآمدی که به یک دهقان، یک صنعتگر یا یک کارگر صنعتی اجازه می‌دهد زندگی کاملاً راحتی داشته باشند برای یک فرد تحصیل کرده، چه از نظر فیزیکی و چه از نظر روانی، نگران‌کننده است. محافظه کاران، زیاد هم اشتباه نمی‌کنند وقتی اعلام می‌کنند که یک سطح فرهنگی بالا از نظر شغلی برای دهقان نامناسب است. ولی اعلام این مطلب که اندک آموزش داده شده در مدارس ابتدایی نیز با موجودیت دهقان ناسازگار است، نوعی غلو مسخره و غالباً مضمثرکننده است. با این عمل، دهقان از یک سو در شمار حیوانات قرار می‌گیرد و از سوی دیگر کلیه امکانات ممکن برای تبدیل مزرعه‌اش به مزرعه‌ای با خصوصیات نسبتاً منطقی و علمی از وی سلب می‌شود.

ولی تحصیلات عالی‌ای که یک واحد تولیدی کاملاً علمی بدان نیاز دارد بدون شک در شرایط کنونی با وضع زندگی و موجودیت دهقانان سازگار نیست. این بیان به طور طبیعی نه برای محکوم کردن تحصیلات عالی، بلکه برای محکوم کردن شرایط زندگی دهقانان است. این فقط بدان معنی است که مقاومت واحد تولیدی دهقانی در مقابل واحدهای بزرگ کشاورزی به علت بازدهی

سطح بالای واحدهای نوع اول نبوده، بلکه از نازل بودن خواسته‌های این قبیل واحدها ناشی می‌شود. واحد کشاورزی بزرگ در ابتدا باید به مراتب بیش از واحدهای کوچک تولید نماید تا محصول خالصش فقط برابر محصول خالص واحد کوچک باشد، زیرا مخارجش تنها شامل هزینه‌های (نقدی و جنسی) نگهداری کارگران روستایی نیست بلکه هزینه‌های مربوط به کارگران شهری و بورژوا را نیز دربرمی‌گیرد.

از این نظر، ملک‌های متوسط در بدترین شرایط قرار می‌گیرند، زیرا هزینه‌های مربوط به مدیریت آنها نسبتاً بالاست. با توسعه واحد تولیدی، این هزینه‌ها به سرعت کاهش می‌یابند. ادارهٔ یک ملک ۱۰۰ هکتاری به یک متخصص کشاورزی (مالک یا کشاورز) احتیاج دارد؛ برای یک ملک ۴۰۰ هکتاری فقط کارمند زبردست اضافه می‌شود. اگر تمام شرایط این دو ملک را یکسان فرض کنیم محصول این واحد چهار برابر محصول واحد اول خواهد بود، حال آنکه هزینهٔ ادارهٔ آن فقط ۱/۵ برابر هزینهٔ واحد ۱۰۰ هکتاری است.

در میان طبقهٔ دهقان، یک واحد بزرگ‌تر و معتبرتر بر واحد کوچک‌تر برتری دارد (سایر شرایط یکسان فرض شده است). این موضوع در چارچوب مشخصی که آن را معین خواهیم کرد در مورد طبقهٔ مالکان بزرگ نیز صادق است. برعکس، در حدفاصل میان واحدهای دهقانی و واحدهای کشاورزی بزرگ ممکن است به زبان هگلی شاهد تبدیل کمیت به کیفیت باشیم؛ تبدیلی که ممکن است باعث شود یک واحد دهقانی، اگر نه از نظر تکنیک حداقل از نظر اقتصادی، بر واحد مهم‌تری که توسط یک متخصص کشاورزی اداره می‌شود برتری داشته باشد. هزینهٔ لازم مربوط به مدیریت یک متخصص کشاورزی برای یک زمین کوچک اشرافی هزینه‌ای است که در اغلب مواقع خدمات عرضه شده آن را جبران نمی‌کند. ولی این هزینه به طور طبیعی بسیار سنگین‌تر خواهد بود اگر مدیر به جای داشتن تربیتی علمی، تربیتی اشرافی داشته باشد. هر قدر خدمات عرضه شده توسط وی کمتر باشد ادعاهایش بیشتر خواهد بود.

ولی برعکس، املاک بزرگ دهقانی همیشه بر املاک کوچک دهقانی، و زمین‌های بزرگ اشرافی بر زمین‌های کوچک اشرافی برتری دارند (البته با فرض اینکه سایر عوامل و موقعیت‌ها یکسان باشند).

از جمله امتیازات فنی واحدهای بزرگ کشاورزی بر واحدهای کوچک در عملیات ساختمانی است. این‌گونه عملیات فقط در شرایطی با موفقیت انجام می‌گیرند که در مقیاس نسبتاً وسیعی انجام شوند و در این زمینه می‌توان از عملیاتی نظیر آبیاری و زهکشی نام برد. زهکشی یک سطح کوچک در اغلب مواقع غیرممکن است و عمدتاً مقرون به صرفه نیست. علی‌القاعده فقط در سطح‌های وسیع عملیات زهکشی انجام می‌شود. طبق گفتهٔ مایتنز^۱، در سال ۱۸۵۵ در پروس در املاک بزرگ حدود ۱۷۸،۱۰۲ آرپان زمین زهکشی شد اما در املاک کوچک فقط ۲۰،۸۷۷ آرپان زمین زهکشی گردید.

خطوط راه‌آهن روستایی نیز فقط در املاک وسیع و ممتد قابل احداث است.

علاوه بر کلیه این امتیازات واحدهای کشاورزی بزرگ در زمینه تولید، امتیاز در زمینه اعتبار و تجارت را نیز می‌توان اضافه کرد.

در هیچ موردی برتری واحد کشاورزی بزرگ بر واحدهای کوچک به اندازه برتری در زمینه تجارت نیست. محاسبه با رقم‌های درشت وقت بیشتری از محاسبه با رقم‌های کوچک نمی‌گیرد. ۱۰ خرید، هر کدام به ارزش ۱۰۰ لیره استرلینگ، زمانی معادل ۱۰ برابر یک خرید ۱۰۰۰ لیره‌ای را خواهد گرفت. در تجارت (بسیار بیش از صنعت) کار انجام شده، چه در مقیاسی بزرگ و چه در مقیاسی کوچک، زمانی مساوی را دربر خواهد گرفت.^۱

هزینه‌های حمل و نقل، به‌خصوص از طریق خط‌آهن، در مورد حجم زیاد کالا کاهش پیدا می‌کنند. کسی که در مقیاس کلان خرید می‌کند، خریدش به‌صرفه‌تر و ارزان‌تر از شخصی است که در مقیاس اندک کالا می‌خرد. در مورد فروش نیز مسئله به همین شکل است، یعنی کسی که در مقیاس بالا جنس می‌فروشد، قادر است حتی با ارزان‌تر فروختن نیز سودی بیشتر کسب کند و در رقابت موفق شود.

ولی معامله‌گر بزرگ نه تنها نسبت به حجم فروشش هزینه کمتری در قیاس با فروشنده کوچک متحمل می‌شود، بلکه بازار را نیز زیر نظر داشته و بر آن تسلطی به مراتب بیش از فروشنده کوچک دارد. این موضوع که در مورد تاجر به معنی واقعی صادق است در مورد کارخانه‌دار و کشاورز نیز، زمانی که در خرید و فروش همان عمل تاجر را انجام می‌دهند، صحت دارد. کمترین توانایی شناخت بازار و تسلط بر آن را (حتی کمتر از خرده‌تاجران) صنعتگران کوچک دارند. آنها نمی‌توانند فرد به‌خصوصی را به این کار اختصاص دهند و خودشان فقط به صورت موسمی وظیفه یک تاجر را پیدا می‌کنند؛ این امر به‌خصوص در مورد دهقانان پراکنده در روستاها صادق می‌کند. این دهقانان، در میان خریداران و فروشندگان بازار، جزء افرادی هستند که در بدترین شرایط قرار دارند و اطلاعات تجاری آنها از هر کس دیگر کمتر است؛ از نظر قدرت پیش‌بینی شرایط مساعد و نامساعد بازار، این‌گونه دهقانان در بدترین وضع ممکن قرار می‌گیرند. با این همه، واحد بهره‌برداری آنها به مراتب از واحد صنعتگر شهری متنوع‌تر است و از آنجا که شاخه‌های مختلفی را دربرمی‌گیرد خرید و فروش نیز شامل مواد متنوع‌تری خواهد بود. مثلاً یک کفاش علاوه بر ابزار کارش فقط باید موادی چون چرم، نخ و میخ را خریداری کند؛ و تنها محصولی که به فروش می‌رساند، کفش است. ولی دهقان از یک سو علاوه بر ابزار کارش، موادی چون بذر، علوفه، کودهای مصنوعی و حیوانات را نیز خریداری می‌کند و از سوی دیگر فروشش محصولاتی نظیر حیوانات، بذر، شیر، کره، تخم‌مرغ و غیره را دربرمی‌گیرد. مشاهد می‌شود که او بیش از هر شخص دیگری به تجارت وابسته است.

حداکثر این وابستگی و عوارض ناشی از آن زمانی هویدا می‌شود که تاجر مورد بحث، در عین حال به صورت نزول‌خوار نیز ظاهر شود؛ یعنی در شرایطی که احتیاج شدید دهقان به پول نقد برای پرداخت مالیات‌ها و قرض‌هایش او را مجبور می‌کند محصولات خود را به هر قیمتی، یا حتی قبل از آماده شدن این محصولات برای بازار، به فروش برساند.

در اینجا مشاهده می‌کنیم که در زمینه اعتبار نیز واحدهای بزرگ کشاورزی بر واحدهای کوچک برتری دارند.

همان‌طور که در فصل گذشته دیدیم، کشاورزی مدرن بدون سرمایه امکان‌پذیر نیست و مشاهده کردیم در نقاطی که سیستم اجاره مسلط نباشد، پول مورد احتیاج کشاورزی از نظام رهنی به دست می‌آید، یعنی در این شرایط نظام رهنی عمده‌ترین راه تأمین سرمایه است. البته در برخی شرایط ممکن است برای تأمین پول لازم به پس‌انداز یا قرض‌های شخصی روی آورده یا حتی قسمتی از ملک را برای حفظ پول جهت بهره‌برداری از بقیه آن به فروش رسانید. ولی این راه حل آخر همیشه امکان‌پذیر نیست و اغلب اوقات راه حل مناسبی محسوب نمی‌شود زیرا با کوچک شدن ملک، مالک ارضی دیگر نمی‌تواند از مزایای آن به‌عنوان یک ملک بزرگ استفاده برد. به‌علاوه شانس ترقی بهای قسمت فروخته شده را نیز از دست می‌دهد؛ ترقی بهایی که ممکن است نتیجه افزایش بهره مالکانه یا کاهش نرخ بهره عمومی باشد. در نتیجه، قرض‌های خصوصی و اعتبارات رهنی برایش به صورت عمده‌ترین راه‌های به دست آوردن سرمایه درمی‌آیند.

اعتبارات رهنی عمدتاً زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که هدف به دست آوردن یک سرمایه ثابت باشد (بهبود وضع کلی، و ایجاد ساختمان - در اینجا عوض شدن مالک به‌عنوان علت قرض رهنی مورد نظر نیست)؛ قرض خصوصی زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که تأمین یک سرمایه جاری (کود، بذر، مزد و غیره) مورد نظر باشد.

در سابق، مقروض شدن مالک ارضی نتیجه شرایطی بحرانی بود و حالتی غیرعادی محسوب می‌شد، ولی در شیوه تولید سرمایه‌داری در نقاطی که مالک ارضی و کشاورز از نظر حقوقی یک فرد واحدند، ضرورتی ناشی از خود روند تولید است. در اینجا مقروض شدن مالک ارضی به صورت پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر درمی‌آید. ولی در عین حال این نوع مقروض شدن به عاملی اساسی در تولید کشاورزی تبدیل می‌شود.

این موضوع هم در مورد واحد کشاورزی کوچک و هم در مورد واحد کشاورزی بزرگ صادق است. ولی در هنگام قرض‌کردن و به دست آوردن اعتبار، واحدهای بزرگ از مزایای متنوع و بیشتری برخوردارند. به دست آوردن یک وام رهنی به مبلغ ۲۰۰ هزار فرانک، و یک وام رهنی به مبلغ ۲ هزار فرانک از نظر میزان کار و مقدار هزینه مصرف شده برای به دست آوردنشان تفاوتی ندارند؛ اگر ۲۰۰ هزار فرانک را به ۱۰۰ محل مختلف قرض دهیم هزینه این کار ۱۰۰ برابر زمانی خواهد بود که ۲۰۰ هزار فرانک را فقط به یک محل قرض دهیم.

لافارگ^۱ در مقاله جالبش دربارهٔ «مالکیت کوچک در فرانسه»، که در نشریهٔ عصر جدید^۲ (شمارهٔ ۱، ص ۳۴۸) به چاپ رسید، مثال جالبی در این زمینه عنوان کرده است: «هزینه‌های مربوط به یک وام رهنی، هر قدر مقدار این وام کمتر و مدت زمان بازپرداخت آن کوتاه‌تر باشد، به همان نسبت بیشتر می‌شوند. در اینجا هزینه‌های معمولی یک وام رهنی به مبلغ ۳۰۰ فرانک را نشان می‌دهیم:

حق‌الزحمهٔ محضردار	۵ فرانک
نوشتن قرارداد در دو نسخه	۳ فرانک
ثبت سند	۳ فرانک
تسیر	۲/۹۵ فرانک
هزینهٔ ثبت‌نام (برای هر ۱۰۰ فرانک مبلغی برابر ۱/۳۰ فرانک)	۳/۳۰ فرانک
ثبت در دفتر رهن	۳ فرانک
بهرهٔ حداقل (۵٪)	۱۵ فرانک
هزینه‌های بازپرداخت	۱۴ فرانک
<hr/>	
جمع کل	۴۸/۵ فرانک

بنابراین قرض‌گیرنده در حقیقت به جای ۳۰۰ فرانک فقط ۲۵۱/۵ فرانک دریافت می‌کند. در آلمان نیز وضع به همین منوال بود. در گزارش مربوط به «شرکت سهامی اعتبارات ارزشی پروس»^۳ مربوط به سال ۱۸۹۴ (که در سال ۱۸۹۵ منتشر شد) این مطالب به چشم می‌خورد: «در سال‌های اخیر بیشتر سعی ما بر این بوده است تا تسهیلات اعتباری بیشتری در اختیار مالکان کوچک و متوسط قرار گیرد. اگر این‌گونه مالکان حتی امروزه نیز زیر بار قرض‌هایی با بهره‌های بالا قرار دارند (مانند قرض‌های خصوصی، قرض از برخی بنیادها و صندوق‌های پس‌انداز)، علتش این است که مؤسسات اعتباری در اکثر اوقات، حتی وقتی رهن مربوطه فقط شامل بخش کوچکی از زمین باشد، نمی‌توانند از هزینه‌های مالیاتی صرف‌نظر کنند. در نتیجه مالیاتی که قرض‌گیرنده بایستی بپردازد به‌هیچ‌وجه متناسب با مقدار خود قرض نیست. برای بهبود این وضع حدود دو سال است که نظام مالیاتی ثابت را مستقر کرده‌ایم. طبق این نظام، همهٔ قرض‌کنندگان بدون در نظر گرفتن هزینه‌ای که قرض مربوط به آنها ایجاد می‌کند، می‌بایستی مبلغی معادل $\frac{2}{1000}$ مقدار قرض پرداخت نمایند (حداقل این مبلغ ۳۰ فرانک و حداکثر آن ۳۰۰ فرانک تعیین شد). در نتیجه از ۱۵۰۰ فرانک یعنی حداقل مقدار قرض تا ۱۵ هزار فرانک، هزینه‌های مالیاتی قرض هرگز از مبلغ ناچیز ۳۰ فرانک تجاوز نمی‌کنند.» این «اصلاح اجتماعی» باعث می‌شود که برای یک قرض ۱۵۰۰ فرانکی همان

1. Lafargue

2. Neue Zeit

3. Société Centrale par Actions de Crédit foncier de Prusse

مالیاتی پرداخت شود که برای یک قرض ۱۵ هزار فرانکی؛ کمتر از ۱۵۰۰ فرانک قرض داده نمی‌شد. مالکان ارضی کوچک قادر به دریافت قرض‌های رهنی نبودند و خوشبختانه از قرض معاف بودند. در پروس، طبق آمار تهیه شده در سال ۱۸۸۴ توسط مایسن^۱، املاک بزرگ به مراتب بیش از املاک کوچک زیر بار قرض‌های رهنی بودند. قرض‌های ساده با در نظر گرفتن درصد مالیات ارضی در محصول خالص برای ملک‌ها چنین بودند:

بیش از ۵۰۰ تالیر	۱۰۰ - ۵۰۰ تالیر	۳۰ - ۱۰۰ تالیر
٪۵۳/۸	٪۲۷/۹	٪۲۴/۱

نباید از این ارقام چنین نتیجه گرفت که بحران مالکیت بزرگ ارضی وخیم‌تر است: این ارقام نشان می‌دهند که دهقانان برای به دست آوردن قرض‌های رهنی دچار مشکلات بیشتری هستند. آنها مجبور می‌شوند بیشتر برای دریافت قرض‌های خصوصی تلاش کنند.

ولی قرض‌های خصوصی به مراتب از قرض‌های رهنی بدترند. کشاورز بزرگ محصولاتش را مستقیماً به بازارهای بزرگ عرضه می‌کند و دائماً با این بازارها در تماس است. در نتیجه در این مراکز اقتصادی، که در آنها سرمایه‌های انباشته شده به دنبال امکانات سرمایه‌گذاری هستند، هر قدر که بخواهد می‌تواند سرمایه تهیه کند و اگر به کارش وارد باشد می‌تواند به اندازه یک تاجر یا یکی از صاحبان صنایع اعتبار به دست آورد.

دهقان منفرد، که فقط قسمت کوچکی از محصولش را به فروش می‌رساند، به بازارهای بزرگ دسترسی ندارد و معاملاتش را معمولاً با تاجران شهرهای کوچک انجام می‌دهد؛ این تاجران در شهرهای اطراف مستقرند و فقط گهگاه برای برخی معاملات به روستاها می‌روند. معاملات این دهقانان به کلی از سرمایه بزرگ موجود در شهرها جداست و او در شهرها مثلاً یک بانکدار را نمی‌شناسد که عایداتش را نزد وی بگذارد یا از او اعتبار دریافت کند. زمانی که به پول احتیاج پیدا کند، مجبور است به یک سرمایه‌دار روستایی در همان حوالی رجوع کند و به علت اینکه تعداد این‌گونه سرمایه‌داران در روستاها زیاد نیست، امکان انتخاب زیادی ندارد. او اغلب مجبور است به فروشنده ده، یا به یکی از مالکان دهکده یا به یک دهقان مرفه مراجعه کند، یعنی به افرادی که موقعیتش را خوب می‌شناسند و قرض‌های کوچک را بی‌ارزش ندانسته، بلکه می‌دانند چگونه از آنها نهایت استفاده را ببرند. آنها می‌دانند که در روستا تقاضا برای سرمایه به مراتب بیش از عرضه است و احتیاجات پولی دهقان شدید و تحمل آن مشکل است و نیز وجود سرمایه‌دار در آنجا از نظر اقتصادی بسیار مهم است. حال آنکه در مورد مالکان بزرگ ارضی، در صورتی که کشاورزان باهوش و قابل‌باشند، در طول تکامل سرمایه‌داری قرض‌هایی که در گذشته از نزول‌خواران دریافت

می‌نمودند شکل اعتبارات مدرن برای تولید را به خود می‌گیرند؛ و نرخ این‌گونه اعتبارات بر اساس نرخ سود تعیین می‌شود. دهقان مجبور است به این بازماندهٔ قرون وسطایی متوسل شود، یعنی به نزول خواری که اندک‌اندک خون وی را می‌مکد و با تعیین نرخ‌های بهره‌ای که هیچ تناسبی با مقدار قرض داده شده ندارند، نه تنها به تولید کمکی نمی‌کند بلکه ریشهٔ هستی قرض‌گیرنده را کاملاً خشک می‌کند. نتیجهٔ ضروری رشد سرمایه‌داری، چه برای دهقان و چه برای مالک بزرگ ارضی، مقروض شدن است، ولی به علت وجود خصوصیات مربوط به تولید کوچک در واحدهای کوچک دهقانی اشکال قرون وسطایی قرض، که با تولید سرمایه‌داری ناسازگارند، در مورد دهقانان خرده‌پا (برخلاف مورد مالکان بزرگ) با این روند رشد سرمایه‌داری از میان برداشته نمی‌شوند.

با در نظر گرفتن کلیهٔ امتیازات واحدهای بزرگ کشاورزی نسبت به واحدهای کوچک (سطح کمتر زمین کشت نشده، صرفه‌جویی در تعداد کارگران، حیوانات و ابزار تولید، استفادهٔ کامل از کلیهٔ وسایل، امکان استفاده از ماشین‌آلاتی که در واحدهای کوچک امکان بهره‌برداری از آنها وجود ندارد، تقسیم کار، مدیریت توسط متخصصان کشاورزی، برتری در امور تجارتي و تسهیلات بیشتر برای به دست آوردن اعتبارات)، عجیب به نظر می‌رسد که پروفوسور سیرینگ^۱ می‌تواند با قاطعیت چنین عنوان کند: «هیچ دلیلی وجود ندارد که کشت زمین در واحدهای متوسط و کوچک نتواند همانند واحدهای بزرگ با روشی علمی و منطقی صورت گیرد، و حتی برخلاف روند رشد صنعت هیچ بعید نیست که بر اثر توسعهٔ تمرکز کشت زمین، ملک‌های کوچک بر ملک‌های بزرگ برتری قابل ملاحظه‌ای پیدا کنند.»^۲

به دلیل این «برتری قابل ملاحظه» این انتظار وجود داشت که پروفوسور سیرینگ خواهان قطعه‌قطعه شدن املاک بزرگ باشد. این انتظار زیاد به طول نینجامید. بلافاصله بعد از عنوان کردن مطالب بالا، او اعلام کرد: «به دلیل اینکه در زمینهٔ پیشرفت اقتصادی، مالکان بزرگ در صدر قرار دارند لذا چنانچه مالکیت بزرگ موجود در شرق کشور به کلی از بین برود، مصیبت بزرگی برای توسعه به بار خواهد آمد. در هیچ نقطه‌ای برابری مطلق نتایج خوبی به بار نیاورده است؛ اختلاف، شرط اساسی هر گونه توسعه و پیشرفت است. خدمات عرضه شده به دولت و نیز سایر خدمات اقتصادی، که توسط اشرافیت زمین‌دار شرق کشور ارائه می‌شود، باعث گردیده‌اند که حفظ این قبیل مالکیت به صورت یک احتیاج ملی درآید.»

در نتیجه، مالکیت کوچک از نظر بهره‌برداری علمی در کلیهٔ زمینه‌ها بر مالکیت بزرگ برتری دارد و هر قدر بهره‌برداری متمرکزتر باشد، این برتری قابل ملاحظه‌تر است؛ ولی با وجود این، خدمات اقتصادی عرضه شده توسط املاک بزرگ استان‌های شرق باعث گردیده که حفظ و نگهداری آنها به صورت یک احتیاج ملی درآید.

بعدها خواهیم دید که این تجلیل همزمان از مالکیت‌های کوچک و بزرگ چگونه توضیح داده می‌شود؛ فقط لازم است در نظر داشته باشیم که مردی مانند سرینگ، که آن‌چنان دوستدار مالکیت کوچک بود، جرأت نکرد با استنتاج نتایج دیدگاهش تقاضای حذف و از میان برداشتن مالکیت بزرگ را مطرح نماید، از ترس اینکه مبادا باعث فلج شدن رشد و توسعه کشاورزی گردد.

ولی در نزد انسان‌های مطلع کمتر تمایلی به مالکیت‌های کوچک مشاهده می‌شود. کرامر، که به‌هیچ وجه نمی‌توان او را مخالف دهقانان دانست، برتری و امتیاز املاک بزرگ بر املاک کوچک را چنین توضیح می‌دهد: «به‌سادگی می‌توان درک کرد که مالکیت کوچک بر اثر هزینه‌های سنگین و قابل ملاحظه در مواردی چون ساختمان، خرید حیوانات و ابزار و وسایل تولید و حتی برخی هزینه‌های جاری نظیر تأمین روشنایی و حرارت در رده بالاتری از مالکیت بزرگ قرار می‌گیرد. به‌طورکلی خاصیت اساسی برخی از اقدامات و عملیات اقتصادی این است که فقط در یک سطح وسیع امکان‌پذیرند: مثلاً پرورش دام، انجام دادن برخی کارهای فنی، استفاده از ماشین‌آلات، ایجاد برخی بهبودها و غیره. در این زمینه‌ها املاک بزرگ همیشه بر املاک کوچک برتری دارند. در زمینه‌هایی چون تجارت محصولات خود و استفاده از اعتبارات نیز واحدهای بزرگ دارای امتیازات بیشتری هستند. ولی املاک بزرگ بیش از هر چیز این امتیاز را دارند که به علت موقعیت‌شان قادرند از یک برنامه مشخص شامل کلیه فعالیت‌های مورد نظر در واحد تولیدی برخوردار باشند. به علت به‌کارگرفتن برخی اصول تمرکز و تقسیم کار قادرند از کار انسان در زمینه‌های مختلف حداکثر استفاده را بنمایند. شکی نیست که روند رشد کشاورزی مدرن، منابع علمی و تکنیکی برتری در اختیار املاک بزرگ قرار داده و باعث شده است تا از طریق تربیت کارکنان علمی متخصص، این‌گونه واحدها در زمینه‌های مختلف برتری داشته باشند.»^۱

این سخنان هیچ شباهتی به سخنان پروفیسور سرینگ ندارند.

ب. افزونی کار و عدم کفایت مصرف در واحدهای کوچک کشاورزی

با این همه امتیازات واحدهای بزرگ کشاورزی چگونه می‌توان واحدهای کوچک را در مقابل آنها قرار داد؟ می‌توان به فعالیت بیشتر، دقت و پشتکار بیشتر کارگرانی که برای خودشان تولید می‌کنند (برخلاف کارگران مزدبگیر) و قناعت کشاورزان مالک خرده‌پا، که به مراتب بیشتر از قناعت کارگران کشاورزی مزدبگیر است، و مسائلی نظیر اینها اشاره کرد.

جان استوارت میل^۲، از جمله سرسخت‌ترین مدافعان کشت در مقیاس کوچک، یکی از مهم‌ترین خصوصیات و امتیازات این نوع کشت را فعالیت طاقت‌فرسا و خستگی‌ناپذیر کارگران این قبیل واحدهای تولیدی می‌داند. وی در اصول اقتصاد سیاسی‌اش از یک نویسنده انگلیسی نام می‌برد که

۱. گولتز، دستورالعمل کشاورزی، جلد ۱، ص ۱۹۶.

درباره دهقانان منطقه پالاتینا^۱ سخن گفته بود: «این دهقانان با شدت و حدت بسیار، در طول شبانه‌روزی به کار مشغول‌اند، زیرا واقف‌اند که برای خودشان کار می‌کنند. در تمام طول سال به طور شبانه‌روزی به کار مشغول‌اند و بردبارترین، خستگی‌ناپذیرترین و صبورترین حیوانات بارکش به حساب می‌آیند. انگلیسی‌ها دچار تعجب خواهند شد اگر مشاهده کنند که آلمانی‌ها با چه دقتی چوب‌های مورد احتیاج برای سوخت خود را جمع‌آوری می‌کنند.» و در جای دیگر از «فعالیت مافوق بشری» دهقانان خرده‌پا صحبت می‌کند؛ فعالیتی که بینندگان را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. آیا عنوان کردن این مسئله که انسان‌ها بردبارترین، خستگی‌ناپذیرترین و صبورترین حیوانات بارکش‌اند باعث سرافرازی بشریت خواهد گردید؟

ولی دهقان تنها خودش را به این کار اجباری محکوم نکرده است، بلکه خانواده‌اش را نیز به این نوع بیگاری محکوم می‌کند. در کشاورزی، خانواده دهقان و مزرعه به شکل بسیار نزدیکی به هم وابسته‌اند و بر اثر کوچک‌ترین مقاومت از سوی نیروهای کار خارجی، فرزندان همیشه در دسترس قرار دارند. در واحدهای کوچک کشاورزی نیز مانند صنایع خانگی، کار فرزندان خانواده در واحد تولیدی خود زیانبارتر از کاری است که در مقابل مزد برای افراد دیگر انجام می‌دهند. در این مورد، گزارشی از وستفالی^۲ چنین می‌گوید: «زن‌ها و فرزندان به‌ندرت به‌عنوان نیروی کار نزد خارجی‌ها به کار گرفته می‌شوند؛ و در نتیجه هیچ‌گونه مشکلی از این موضوع ایجاد نمی‌شود. کار فرزندان دارای منفعت بسیار زیادی نیز هست، ولی در اکثر مواقع والدین از فرزندان بیش از حد معمول کار می‌کشند، به طوری که گزارش‌دهنده احساس می‌کند این امر ممکن است برای سربازگیری نوعی خطر محسوب شود.» یک گزارش‌دهنده دیگر در تأیید این مطلب می‌گوید: «در نهایت کار فرزندان، چه نزد والدین خود و چه به‌عنوان کارگران روزمزد به صورت پانسیون پیش افراد دیگر، به صورت نگران‌کننده‌ای درمی‌آید.»^۳

واقعاً که اطمینان‌بخش است!

باید طرفدار متعصب مالکیت کوچک ارضی بود تا در این بردگی نوعی امتیاز را مشاهده کرد؛ بردگی‌ای که کارگران را به نوعی حیوان مبدل می‌کند، حیواناتی که در تمام مدت زندگی خود به‌جز زمان خواب و تغذیه به کار طاقت‌فرسایی ادامه می‌دهند.

با این همه، این جنون کار یک خصوصیت موروثی دهقانان نیست. تعداد روزهای جشن، که از قرون وسطی تا امروز در بسیاری کشورهای کاتولیک همچنان حفظ شده است، به‌خوبی نشان‌دهنده این مطلب است. ریشه به‌عنوان مثال از منطقه‌ای در باویر^۴ نام می‌برد که در سال ۲۰۴ روز تعطیلی

1. Palatinat

2. Westphalie

۳. وضعیت کارگران کشاورزی در شمال غربی آلمان، پیدایش مجمع‌ها، در جهت سیاست اجتماعی، جلد ۱، صص ۸۳ و

4. Bavière

داشت (در میان این روزها می توان ۴۰ جشن اربابی، ۱۲ جشن تیراندازی و غیره را نام برد)، و جشن ها از ساعت ۴ بعدازظهر روز قبل از جشن شروع می شوند!

و اکنون درخواست ۸ ساعت کار روزانه در طول ۳۰۰ روز در سال مطرح است! کارگران واقعاً فقط زمانی بیش از اندازه به کارکردن می پردازند که محصول کارشان به جای اینکه به مصرف شخصی برسد به بازار فرستاده می شود؛ و این نتیجه شدت رقابت است. با افزایش رقابت، در شرایطی که تکنیک به کار گرفته شده در واحد تولیدی عقب افتاده باشد، باید زمان کار را طولانی کرد.

این دو با یکدیگر رابطه مستقیم دارند. یک واحد تولیدی که قادر نباشد از طریق تکامل تکنیکی از عهده رقابت موجود برآید به ناچار باید از کارگران خود بخواهد تا بر تلاش شان بیفزایند. از سوی دیگر، در یک واحد کشاورزی که بتوان از کارگران تا آخرین درجه کار کشید لزوم استفاده از ابزار پیشرفته تکنیکی حس نمی شود. امکان افزایش ساعات کار کارگران به عنوان مانعی مهم بر سر راه ترقی تکنیک محسوب می شود.

امکان استثمار کودکان نیز همین تأثیر را دارد. همان طور که قبلاً گفته شد، کشت درست و صحیح بدون داشتن آگاهی و اطلاعات علمی جدی امکان پذیر نیست. مدارس کشاورزی ابتدایی و عالی مسلماً در موقعیتی نیستند که جای تحصیلات عالی علوم طبیعی و اقتصاد سیاسی را بگیرند، ولی لاقلاً باعث می شوند دهقانی که این دوره ها را گذرانیده است بتواند مزرعه خود را، اگرچه نه به علمی ترین شکل، لاقلاً صحیح تر از سایر دهقانان بی اطلاع اداره کند. ولی در مقابل نیاز به یک دستورالعمل کامل تر، امکان استثمار هر چه بیشتر اعضای خانواده اش، پیروزمندانه به عنوان راه حل ارائه می شود. در برخی مناطق، به خصوص در باویر و اتریش، مدارس اجباری تا ۱۴ سالگی به نظر دهقانان طولانی می آید و تمام سعی خود را به کار می برند تا تحصیلات اجباری در ۱۲ یا حداکثر ۱۳ سالگی خاتمه یابد.

به تدریج که کشاورزی به صورتی علمی تر درمی آید و رقابت میان واحدهای علمی و واحدهای باکشت متداول افزایش می یابد، دهقانان مجبور می شوند فرزندان خود را هر چه بیشتر به کار گیرند و در نتیجه تحصیل آنها را محدودتر کنند.

افزایش میزان کار دهقان خرده پا و افراد خانواده اش، حتی بدون در نظر گرفتن ملاحظات اخلاقی، از نظر اقتصادی صرف نیز نمی تواند امتیازی برای این گونه واحدهای کوچک کشاورزی محسوب شود.

همان طور که حرص زیاد این قبیل دهقانان برای کار امتیازی محسوب نمی شود، احتیاجات اندک آنها را نیز نمی توان نوعی برتری به حساب آورد.

همان طور که قبلاً اشاره شد، امتیازی که واحد تولیدی کوچک از نظر اقتصادی بر واحد تولیدی بزرگ دارد این است که به غیر از مزدی که به کارگران می پردازد هیچ گونه دستمزدی در عوض کارهای مربوط به مدیریت (کارهای فکری) پرداخت نمی کند؛ توقع این گونه کارکنان به مراتب بیش از

کارگران یدی است. اما در مورد کارگرانی که به کارهای یدی مشغول اند، واحدهای تولیدی بزرگ مجبورند در مقایسه با دهقانان خرده‌پا امکانات بیشتری در اختیارشان قرار دهند. حس مالکیت، که موجب تشویق دهقان به پذیرفتن وضعیتی به مراتب اسفبارتر از وضعیت کارگر مزدبگیر غیرمالک شده بود، باعث شد که دهقان تولید خود را به حداقل برساند.

اما نتیجه دوم نیز به اندازه نتیجه اول در کلیه شرایط ناشی از تولید دهقانی نیست. در قرون وسطی، که آنهمه روزهای تعطیل وجود داشت، مشاهده می‌کنیم که دهقانان زندگی شاد و مسرت‌آمیزی را می‌گذرانند؛ هم خوب می‌خورند و هم خوب می‌آشامیدند. در نقاطی که شرایط و رسوم قرون وسطایی تا امروز ادامه پیدا کرده است دهقانان هنوز هم با دست‌و‌دلبازی تمام به زندگی گذشته خود ادامه می‌دهند. ولی زمانی که رقابت بر حرفه آنها مسلط شود وضع تغییر می‌کند. مثال‌های زیر نشان می‌دهند که سطح زندگی یک دهقان خرده‌پا تا چه حد ممکن است حتی از سطح زندگی یک کارگر مزدبگیر هم پایین‌تر برود.

یک نفر انگلیسی در سال ۱۸۸۰ اعلام کرد که نمی‌توان هیچ چیزی را اسفبارتر و رقت‌انگیزتر از زندگی برخی دهقانان فرانسوی تصور کرد. خانه‌های آنها بیشتر به اصطبل خوک‌ها شباهت داشتند. یکی از این خانه‌ها به شرح زیر توصیف شده است: «هیچ پنجره‌ای وجود نداشت، بالای در دو شیشه قرار داشتند که قابل باز شدن نبودند، زمانی که در بسته می‌شد نه نور و روشنایی وجود داشت، نه هوا به اندازه کافی جریان پیدا می‌کرد. نه قفسه‌ای وجود داشت، نه میزی و نه گنجه‌ای. آنچه بر روی زمین دیده می‌شد عبارت بود از پیاز، لباس‌های کثیف، نان، خیش‌های گاوآهن و انبوهی از آشغال‌های غیرقابل توصیف ... تقریباً در تمام شب‌ها زن‌ها، بچه‌ها و حیوان‌ها در یک محل می‌خوابیدند. این عدم رفاه همیشه از فقر ناشی نمی‌شد. این اشخاص دیگر مفهوم آسایش را درک نمی‌کردند؛ آنها تنها به ذخیره مواد سوختی فکر می‌کردند.»

این نویسنده، در بخش دیگری می‌گوید که لثامت آنها شکل کثیفی به خود گرفته بود. به نظر می‌رسید که قدرت لذت‌بردن را از دست داده باشند، و به خاطر پس‌انداز خود تمام لطافت‌های زندگی در نظرشان بی تفاوت جلوه می‌کرد. «نه کتابی به چشم می‌خورد، نه روزنامه‌ای. بر روی دیوارها حتی یک تابلو یا یک حکاکی روی چوب مشاهده نمی‌شد، هیچ‌گونه زینت‌آلات و وسایلی از جنس چینی یا اشیایی چون ساعت دیواری یا مبل (که باعث فخر مزارع انگلیسی است) دیده نمی‌شد. تصور چنین زندگی عقب‌افتاده، که عاری از هر گونه وسایل رفاهی بود، غیرممکن است. از پرداخت کمترین وجهی در مقابل چیزهای ضروری شکایت داشتند. در نتیجه زندگی آنها حالتی فلاکت‌بار و رقت‌انگیز به خود گرفته بود و تنها ایده آل آنها عبارت بود از جمع‌آوری پول.»

در مزارع کوچک انگلستان نیز شرایط جز این نیست. در مورد اوضاع آنجا جدیدترین گزارش مربوط به سال ۱۸۹۷، متعلق به کمیسیون ارضی پارلمان، چنین می‌گوید: «در تمام این ناحیه

(کامبرلند)^۱ پسران و دختران دهقانان تقریباً در عوض هیچ به کار مشغول‌اند. هیچ موردی را مشاهده نکردم که یک پدر به پسر یا دختر خود حقوق بپردازد. آنها فقط به پسران خود بین ۱ تا ۲ شلینگ به عنوان پول توتون می‌پردازند. یک دهقان خرده‌پا از اهالی لینکلن چنین می‌گوید: "من یک فامیل را بزرگ کردم و از آنها تا حد مرگ کار می‌کشیدم. بچه‌ها به من گفتند: 'ما نمی‌خواهیم در اینجا بمانیم و از شدت کار بمیریم.' آنها به کارخانه رفتند و مرا به دست سرنوشت سپردند." دهقان دیگری چنین می‌گوید: "در برخی مواقع، من و بچه‌ها ۱۸ ساعت در روز کار می‌کنیم؛ و به طور متوسط حدود ۱۰ تا ۱۲ ساعت. حدود ۲۰ سال است که در اینجا زندگی می‌کنم و ترک این محل برایم مشکل است. سال گذشته ما ضرر کردیم. ما فقط مقدار ناچیزی گوشت تازه مصرف می‌کنیم." و بالاخره دهقان سوومی چنین می‌گوید: "ما حتی بیشتر از کارگر روزمزد کار می‌کنیم. درست مثل برده‌ها باید کار کنیم و تنها امتیاز ما این است که آزاد هستیم، اما در زندگی خود باید بیش از حد صرفه‌جویی کنیم" و گفته‌های دیگری از این قبیل.

«آقای رید در مقابل کمیسیون مزبور در مورد دهقانان خرده‌پا در نواحی کشاورزی چنین می‌گوید: "برای یک دهقان خرده‌پا تنها راه ادامه زندگی این است که به اندازه دو کارگر روزمزد کار کند ولی مصرفش فقط به اندازه یکی از آنها باشد. وضع بچه‌هایش به مراتب از وضع فرزندان کارگران روزمزد اسفبارتر است."^۲ در مناطقی که کشت درختان میوه رایج است یا منبع درآمد دیگری به‌عنوان منبع درآمد فرعی وجود دارد، گزارش‌ها حاکی از آن است که اوضاع کمتر اسفبار است.

در بسیاری از نقاط آلمان نیز وضع به همین منوال است. یک نفر از اهالی هسه^۳ در مجله عصر جدید (دوره ۸، شماره ۱، ص ۴۷۱) چنین می‌نویسد: «زندگی دهقان خرده‌پا به قدری اسفناک است که قابل توصیف نیست: کارگران روزمزد کشاورزی به مراتب خوشبخت‌ترند، زیرا همان‌طور که خودشان می‌گویند با "دهان‌های‌شان" نزد صاحب‌کار هستند و در آنجا خوراک روزانه خود را دریافت می‌کنند. آنها با درآمدشان در معرض نوسانات زمان قرار ندارند، جز اینکه در سال‌هایی که محصول خوب نیست غذای آنها نیز تعریفی ندارد.» طبق گفته یک نفر از اهالی، علت دادن غذای بهتر به کارگران روزمزد این است که «امروزه تنها راه جلب رضایت کارگران خوب تغذیه مناسب آنهاست»؛ سبب‌زمینی غذای اصلی محسوب می‌شود.

«محل زیست دهقانان خرده‌پا واقعاً فقیرانه است، خانه‌ها معمولاً یا از چوب هستند یا از گِل، هیچ‌گونه هنری در آنها به کار نرفته است (به‌خصوص در این سال‌های اخیر). علاوه بر آن، مبلمان منزل بسیار ناچیز است: یک میز، یک نیمکت، چند عدد چهارپایه، یک تخت پرده‌دار، و یک کمد. اکثر اوقات کلیه ثروت‌شان را این وسایل تشکیل می‌دادند.»

1. Cumberland

۲. آخرین گزارش کمیسیون سلطنتی درباره کشاورزی، صص ۳۴ و ۳۵۷.

3. Hesse

آ. بوخن‌برگر^۱، با یک مثال از منطقهٔ بادن نشان می‌دهد که چگونه هنر روزه‌گرفتن دهقان ممکن است به صورت نوعی برتری اقتصادی در مورد واحدهای کشاورزی کوچک درآید. وی در منطقهٔ بیشوفینگن^۲، یک ملک به مساحت ۱۱ هکتار را با ملک دیگری که ۵/۵ هکتار وسعت دارد مقایسه می‌کند. به علت وجود شرایط فوق‌العاده ملک ۱۱ هکتاری را می‌بایستی توسط کارگران روزمزد کشت کرد؛ شرایط نامساعد باعث شده بود که امتیازات مربوط به واحدهای بزرگ در مورد این ملک (که نسبتاً کوچک بود) صدق نکنند و در نتیجه مشکلات ناشی از استفاده از کارگران روزمزد کاملاً محسوس باشد؛ ملک دیگر فقط توسط دهقان و خانواده‌اش (یک زن و شش فرزند بالغ) کشت می‌شد. ملک بزرگ‌تر ضروری معادل ۹۳۳ مارک به بار می‌آورد و ملک کوچک‌تر سودی معادل ۱۹۱ مارک ایجاد می‌کرد. علت اصلی این موضوع این بود: در ملکی که در آن کارگران روزمزد به کار گرفته شده بودند وضع خوراک به مراتب بهتر بود و حدود روزی یک مارک برای هر نفر تمام می‌شد، ولی در ملک دیگر که خود افراد خانواده مشغول به کار بودند قیمت خوراک برای هر نفر در روز حدود ۰/۴۸ مارک، یعنی حتی کمتر از نصف مبلغ مربوط به کارگران روزمزد، تمام می‌شد.^۳

اگر دهقان و خانواده‌اش نیز به خوبی کارگران روزمزد ملک بزرگ‌تر تغذیه می‌کردند، به جای سودی معادل ۱۹۱ مارک می‌بایستی منتظر ضرری برابر ۱۲۵۶ مارک می‌بودند. سود به دست آمده ناشی از مملو بودن انبارها نبود، بلکه به علت خالی بودن شکم‌ها به وجود آمده بود. گزارش دیگری از ناحیهٔ وایمار^۴ این اوضاع را بیشتر توضیح می‌دهد. در این گزارش آمده است: «اگر علی‌رغم اقتصادی نبودن این قبیل املاک فروش قانونی آنها رایج نیست، علت این است که در منطقهٔ ما دهقانان به خوبی آموخته‌اند که چگونه باید برای حفظ استقلال خود محرومیت‌های زیادی را تحمل کرد. در میان این دهقانان برخی قشرها وجود دارند که فقط در روزهای مربوط به جشن‌های بزرگ رنگ گوشت تازه را بر سفرهٔ خود می‌بینند، حال آنکه یک پادو مزرعه در هفته لااقل دو وعدهٔ غذایش گوشت است و مصرف کرهٔ تازه برایش امری عادی است. تا زمانی که این دهقانان خرده‌پا هنوز قادرند به‌عنوان کارگران روزمزد به کار گرفته شوند وضع آنها نسبتاً رضایت‌بخش است، ولی به مجرد اینکه به چندتایی دام و حیوان برای شخم دسترسی پیدا کنند زندگی پر از کمبود و خالی از رفاه آنها شروع می‌شود.»^۵ در اینجا نیز می‌توان مشاهده کرد که زندگی کارگران روزمزد واحدهای تولیدی بزرگ از زندگی خرده‌مالک مستقل دلپذیرتر است.

برای روشن‌تر شدن مطلب، قسمتی از رسالهٔ هوبرت اوهاگن^۶ را دربارهٔ واحدهای کشاورزی

1. A. Buchenberger

2. Bischoffingen

3. موقعیت دهقانان در آلمان، گزارش‌های انتشار یافته توسط مجمع سیاست اجتماعی، جلد ۳، ص ۲۷۶.

4. Weimar

5 همان‌جا، جلد ۱، ص ۹۲.

6. Hubert Auhagen

بزرگ و کوچک^۱ نقل می‌کنیم. او مقایسه‌ای میان دو واحد کشاورزی، یکی به وسعت ۴/۶ هکتار و دیگری به مساحت ۲۶/۵ هکتار انجام می‌دهد که این مقایسه بر اساس سود خالص این دو واحد، و نه بازدهی کار انجام شده در آنها، صورت می‌گیرد. وی متذکر می‌شود که راندمان واحد کوچک بیشتر است.

ولی این امر چگونه ممکن است؟ در واحد کوچک، فرزندان کمک محسوب می‌شوند ولی در واحد بزرگ به‌عنوان هزینه در نظر گرفته می‌شوند. «دهقان خرده‌پا به محض بزرگ شدن فرزندان از آنها کمک محسوسی دریافت می‌کند. در اغلب مواقع به مجرد اینکه فرزندان آنها شروع به راه رفتن کنند این‌گونه کمک‌ها آغاز می‌شوند.»

در مثال مورد بحث، حتی جوان‌ترین فرزند که فقط ۷ سال دارد نیز توسط دهقان خرده‌پا به کار گرفته می‌شود. مخارج مدرسه او فقط ۴ مارک در سال است. دهقان ملک بزرگ‌تر بچه‌هایش را به مدرسه می‌فرستد و تنها مخارج دختر ۱۴ ساله‌اش، که در رشته ورزش مشغول تحصیل است، حدود ۷۰۰ مارک در سال (یعنی بیش از کل مخارج خانواده دهقان خرده‌پا) می‌شود. واحد کوچک عجب برتری‌ای دارد!

در کنار جوانان، سالخوردگان نیز در واحدهای کوچک با شدت هر چه تمام‌تر به کار مشغول‌اند. «اغلب مواقع افراد سالخورده بالاتر از ۷۰ سال را می‌دیدم که به‌خوبی کار یک نفر کارگر را انجام می‌دادند و این امر به‌طور طبیعی یکی از عوامل موفقیت واحد تولیدی محسوب می‌شد.» در این‌گونه واحدها، بیش از همه انسان‌ها هستند که به طریقی طاقت‌فرسا مشغول به کارند. «کارگر روزمزد معمولی (به‌خصوص در واحدهای بزرگ) به خود چنین می‌گوید: "آیا به‌زودی کار امروز به پایان خواهد رسید؟" دهقان خرده‌پا، در مواقعی که حجم کار زیاد است، چنین خواهد گفت: "کاشکی روز، دو ساعت بیشتر طول می‌کشید..." اگر زمان برای انجام دادن کاری محدود باشد (به‌خصوص در مورد یک کار مفید)، دهقان خرده‌پا سعی خواهد کرد با زودتر بیدار شدن و دیرتر خوابیدن و نیز تندتر کارکردن جوابگوی احتیاجات باشد، حال آنکه در واحدهای بزرگ، کارگرانی که به کار مشغول‌اند نه مایل‌اند زودتر بیدار شوند و نه دیرتر بخوابند و ابداً تمایلی به بهتر کارکردن نسبت به روزهای دیگر در خود نمی‌بینند.»

ولی این مشقت بیش از حد به‌طور طبیعی اثرات و نتایجی که سزاوار آن است به دنبال خواهد داشت. دهقان خود را با رقت‌انگیزترین شرایط وفق می‌دهد. اوهاگن با حالتی تعجب‌آمیز از وضع یکی از دهقانان منطقه دویچ-کروم^۲ واقع در پروس می‌گوید: «او در یک کلبه گلی به طول ۹ متر و عمق ۷/۵ متر زندگی می‌کند. وسط خانه دری است که به اتاق اصلی، که در عین حال اتاق خواب نیز هست، منتهی می‌شود. در این اتاق دهقان و زن او و نیز ۴ فرزندشان می‌خوابند. این اتاق به یک

۱. نیل، سالنامه کشاورزی، ۱۸۹۶.

آشپزخانه کوچک متصل است که خود آن به اتاق خدمتکار (تنها فرد غریبه‌ای که در مزرعه کار می‌کند) وصل می‌شود. این اتاق راحت‌ترین اتاق منزل محسوب می‌شود زیرا خدمتکار مایل است که محل زندگی‌اش به راحتی سایر جاهایی که می‌تواند برود باشد. هزینه ساختن خانه حدود ۸۶۰ مارک شده است که این مبلغ فقط به مصارفی چون چوب‌بری، نجاری و بخاری‌سازی رسیده، و بقیه کارها توسط خود افراد خانه صورت گرفته است. خانم خانه، بعد از ۱۷ سال که از ازدواجش می‌گذشت، فقط صاحب یک جفت کفش بود؛ چه زمستان و چه تابستان با پای برهنه یا با صندل راه می‌رفت. لباس خودش و شوهرش را شخصاً می‌دوخت. غذای‌شان عبارت بود از سیب‌زمینی، شیر و به‌ندرت نوعی ماهی. مرد خانه فقط یکشنبه‌ها پیپ می‌کشید. آنها به‌هیچ‌وجه حس نمی‌کردند که زندگی‌شان فوق‌العاده محقرانه است و ابداً از وضعیت خود ناراضی نبودند. به علت سادگی موجود در این نوع نظام، همه‌ساله سود ناچیزی نیز از مزرعه عاید آنها می‌گردید. من از آنها ارزش مزرعه‌شان را جویا شدم، آنها گفتند که آن را کمتر از ۸۰۰۰ مارک نمی‌فروشدند.

چه تجلیل تسلی‌بخشی از برتری واحدهای کوچک کشاورزی. با برخورداری از این «سادگی»، یا به عبارت دیگر این فقر فلاکت‌بار، دسترسی به سود عملی می‌شود! حتی کارگر روزمزد هم خودش را، حتی در روستا، یک انسان احساس می‌کند نه یک حیوان بارکش؛ توقعات وی به مراتب بیش از توقعات یک دهقان خرده‌پاست؛ سطح فرهنگ وی نیز از سطح فرهنگ دهقان خرده‌پا بالاتر است! از سوی دیگر، هر قدر تعداد کارگران روزمزد بیشتر باشد تعداد واحدهای بزرگ نیز بیشتر خواهد بود؛ و باز هم بگویم زنده‌باد واحدهای کوچک که چنین برترند!

ولی برای ما، سطح غیرانسانی تغذیه دهقان خرده‌پا، همانند فعالیت طاقت‌فرسا و مافوق بشری در این‌گونه واحدهای تولیدی، به‌هیچ‌وجه امتیازی برای این قبیل مزارع محسوب نمی‌شود. این دو واقعیت به ما نشان می‌دهند که این‌گونه واحدهای تولیدی از نظر اقتصادی تا چه اندازه متعلق به گذشته هستند و آنها را می‌توان دو مانع بر سر راه پیشرفت و ترقی اقتصادی دانست. آنها باعث شده‌اند که از طریق مالکیت کوچک ارضی، تقریباً در خارج از محدوده اجتماع، یک طبقه وحشی به وجود آید؛ طبقه‌ای که کلیه سختی‌های جوامع اولیه را با تمامی بدبختی‌ها و فلاکت‌های کشورهای متمدن در خود ادغام کرده است.^۱ اگر برخی سیاست‌های محافظه‌کارانه سعی در حفظ این نوع وحشی‌گری به‌عنوان آخرین حصار سرمایه‌داری داشته باشند دلیل آن را به سادگی می‌توان توضیح داد!

برای ما صحبت کردن در مورد پشتکار دهقان به مراتب آسان‌تر از سخن گفتن درباره ناچیزی احتیاجات اوست. به‌طورکلی پشتکار در تولید کشاورزی نقش مهم‌تری را ایفا می‌کند تا در تولید صنعتی؛ و اکثراً این خصوصیت در کارگران مستقل محسوس‌تر است تا در کارگران مزدبگیر. این یکی از برتری‌های واحد تولیدی کوچک است (اگر نه در مقایسه با هر نوع واحد تولیدی بزرگ، لااقل در

مقایسه با واحد تولیدی سرمایه‌داری). ولی نباید در اهمیت این موضوع غلو کرد. در واقع، سایر امتیازات واحدهای کشاورزی کوچک بر واحدهای بزرگ (از جمله کار بیش از اندازه، تغذیه ناکافی و جهالت) باعث می‌شوند پشتکار مورد بحث با سخنی بیشتری صورت گیرد. هر قدر کارگر مجبور باشد بیشتر کار کند، و هر قدر مقدار غذای مصرفی وی ناکافی‌تر باشد زمان و پول کمتری را می‌تواند صرف توسعه و بهبود واحد تولیدی خود کند و پشتکارش نیز کمتر می‌شود. بنابراین، این پشتکار چه سودی دارد اگر او فرصت تمیز نگه‌داشتن اصطبل و حیواناتش را نداشته و مجبور باشد با کار زیاد حیواناتش را از پای درآورد (اغلب اوقات فقط یک گاو شیری دارد) و تغذیه حیواناتش به بدی تغذیه خودش باشد. رئیس مدرسه کشاورزی ساربورگ^۱ در بخش مرسیگ^۲ (ناحیه Trèves)، که شخصی است به نام ج. ج. بارتلز^۳، در مورد دهقانان خرده‌پا چنین می‌نویسد: «دهقانان خرده‌پا تقریباً منحصرأ از سیب‌زمینی و نان جو تغذیه می‌کنند؛ گوشت و روغن برای‌شان تقریباً ناشناخته است. به راحتی می‌توان گفت که تغذیه آنها ناکافی است و از نظر انرژی در مضیقه هستند. نسل آنها کندذهن و بی تفاوت شده و قادر نیست دقیقاً علت و نتایج مربوط به امور خودش را درک کند.»^۴

اسفبارترین شرایطی که یک واحد تولیدی کوچک ممکن است به آن مبتلا گردد این است که نتواند حتی غذای صاحب خود را تأمین کند و دهقان صاحب ملک مجبور شود شغلی کمکی نیز اختیار کند تا بدین وسیله بتواند به بقای خود ادامه دهد. در این مورد پروفیسور هایپس^۵ از منطقه هوهن‌هایم، درباره دهقانان خرده‌پا در مناطق اشتوتگارت^۶، بوبلینگن^۷ و هرنبرگ^۸ چنین می‌گوید: «واحدهای بزرگ کشاورزی فقط زمانی به صرفه هستند که در آنها بتوان عمق شیارهای شخم را بیشتر کرد، دقت کار را افزایش داد، شکل ظاهری محصولات را بهبود بخشید و تغذیه حیوانات و نظافت و بهداشت آنها را بهتر کرد، اما همه اینها فقط به دشواری به دهقان سرایت خواهند کرد؛ دهقانی که نه جرأت و نه پول لازم برای این تغییرات را در اختیار دارد. از سوی دیگر، بسیاری از ماشین‌آلاتی که مدت‌ها قبل در مناطق دیگر به کار گرفته شده هنوز برای این قبیل دهقانان ناشناخته‌اند. علاوه بر همه اینها، بایستی به شرایطی که عمیقاً در وضعیت موجود ریشه دارد نیز اشاره کرد. غالباً تمایل داریم این کمبودها را ناشی از مالکیت کوچک تصور کنیم، نه ناشی از نژاد. ثابت شده است که انجام دادن دو نوع کار کاملاً مختلف نتیجه‌ای فلج‌کننده به دنبال دارد. اگر فروشنده یا تاجر دوره‌گرد استعداد کار کشاورزی را از دست داده باشد و دیگر نتواند آن را انجام دهد دهقان هم در اغلب مواقع یک صنعتگر بد و صنعتگر نیز یک دهقان بد است.»^۹

1. Saarbourg

2. Merzig

3. J.-J. Bartels

۴. موفقیت دهقانان، جلد ۱، ص ۲۱۲.

5. Heitz

6. Stuttgart

7. Böblingen

8. Herrenberg

۹. موفقیت دهقانان، جلد ۳، ص ۲۲۷، همچنین جلد ۱، صص ۸۳ و ۱۲۰.

ارقام زیر اهمیت این حقایق را در مورد کشاورزی آلمان نشان می‌دهند:

بنابر سرشماری سال ۱۸۹۵، از میان کل تعداد کشاورزان مستقل، حدود ۲۰٪ آنها (یعنی ۵۰۲،۰۰۰ کشاورز)، دارای یک شغل کمکی بودند. ۷۱۷،۰۰۰ واحد کشاورزی به مزدبگیران کشاورزی، ۷۹۱،۰۰۰ واحد به مزدبگیران صنعتی و ۷۰۴،۰۰۰ واحد به صنعتگران مستقل تعلق داشت.

از میان ۵،۶۰۰،۰۰۰ نفر صاحبان واحدهای کشاورزی فقط حدود ۲ میلیون نفر آنها یعنی ۳۷٪ کشاورزانی مستقل بودند که دارای شغل فرعی (کمکی) نبودند. از میان ۳،۲۳۶،۰۰۰ نفر صاحبان واحدهای کشاورزی کمتر از ۲ هکتار، فقط ۴۱۷،۰۰۰ نفر آنها (یعنی ۱۳٪) دارای یک شغل فرعی (کمکی) نبودند. از میان این تعداد واحدها، ۱۴۷،۰۰۰ واحد آن به کشاورزان مستقلی که دارای یک کار فرعی نیز بودند تعلق داشت، ۶۹۰،۰۰۰ واحد آن به مزدبگیران کشاورزی، ۷۴۳،۰۰۰ واحد به مزدبگیران صنعتی و بالاخره ۵۳۴،۰۰۰ واحد به صنعتگران مستقل مربوط می‌شد.

بنابراین تعداد این‌گونه مزارع فلاکت‌بار دورگه (مختلط) بسیار زیاد است.

«اگر اکثریت دهقانان خرده‌پا در شرایطی هستند که به هیچ وجه مشوق پشتکارشان نیست، در مورد واحدهای بزرگ وضع شکل دیگری دارد و کار این‌گونه واحدها، برعکس، به سطح بالایی از دقت و مراقبت، حتی با استفاده از کارگران مزدبگیر، رسیده است. یک حقوق خوب، غذای خوب و مراقبت درست به خودی خود نتایج قابل ملاحظه در بر دارد. بر اثر بی‌دقتی یا اشتباهات عمدی یک کارگر ناراضی - با مزد و تغذیه نامناسب - تولید ممکن است دچار خسارت‌ها و صدمات جبران‌ناپذیری شود که به مراتب از صرفه‌جویی انجام شده در مورد مزد کارگر بیشتر و قابل ملاحظه‌تر خواهد بود. درحالی‌که تجربه نشان می‌دهد واحدهایی که در آنها کارگران به اندازه کافی پاداش می‌گیرند، عموماً تولید منفعت می‌نمایند.»^۱ کارگرانی که مزد خوبی می‌گیرند و خوب تغذیه می‌شوند اگر باهوش باشند شرایط اجتناب‌ناپذیری برای یک واحد بزرگ تولیدی علمی به حساب می‌آیند. شکی نیست که امروزه هنوز در اکثر این نوع واحدهای تولیدی این کمبود حس می‌شود، و ابلهانه است اگر منتظر باشیم تا بهبودهایی از سوی «استبداد روشن‌بینانه» خود کشاورزان بزرگ، به عمل آید. این‌گونه بهبودها می‌بایستی در کشاورزی نیز مانند صنعت توسط کارگران متشکل، چه از طریق مستقیم و چه غیرمستقیم (از طریق قدرت سیاسی)، بر کارفرمایان تحمیل گردد. جنبش کارگری باید سعی کند تا از طریق بالا بردن سطح معنوی و اقتصادی کارگران کشاورزی، و از طریق مبارزه با توحش و عقب‌افتادگی دهقانی شرط اصلی پیدایش واحدهای کشاورزی بزرگ و علمی را به عنوان وظیفه خود تحقق بخشد و این امر در عین حال منجر به از بین رفتن آخرین تکیه‌گاه واحدهای کشاورزی کوچک نیز خواهد گردید.

ولی علاوه بر مزد مناسب و تغذیه خوب، واحدهای بزرگ کشاورزی وسایل دیگری نیز در

اختیار دارند که توسط آنها می‌توانند بر توجه نسبت به کارشان بیفزایند. برای مثال، توزین نوعی روش مشارکت در سود پیشنهاد کرده است که طبق آن کلیه کارگران کشاورزی که در واحدهای تولیدی مشغول کارند علاوه بر یک حداقل تعیین شده، در بخشی از سود نیز سهیم‌اند. ولی بهترین روش برای کسب حداکثر دقت و مراقبت کارگر، که عموماً اعمال می‌شود، همان تقسیم کار است: همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد، از آنجا که در واحدهای بزرگ کشاورزی تعداد زیادی کارگر به کار مشغول‌اند این امکان وجود دارد که کارگرانی را که دارای مهارت و هوش و دقت به‌خصوصی هستند به کارهایی که در آنها کیفیت کار نقش مهمی دارد گماشت؛ این قبیل کارگران، یا این نوع کارها را به تنهایی انجام می‌دهند یا بر کار دیگران نظارت می‌کنند.

و بالاخره باید متذکر شد که در مهم‌ترین بخش‌های کشاورزی به‌خصوص در زراعت، همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد، ماشین‌آلات نه تنها سریع‌تر کار می‌کنند بلکه کیفیت کارشان به مراتب بهتر از کیفیت کاری است که دهقانان با استفاده از ابزار ساده خود انجام می‌دهند. در این‌گونه کارها، استفاده از ماشین‌آلات منجر به کسب نتایجی می‌شود که خود دهقان حتی با به کار بردن دقت و مراقبتی قابل ملاحظه نیز به آن دست نخواهد یافت. همان‌طور که دیدیم، ماشین‌ها قادرند کارهایی چون شخم، بذرپاشی، درو (به‌جز در مواردی که گندم خوابیده باشد)، کوبیدن، آردکردن و جداکردن را با کیفیتی بهتر از کار دهقان با ابزار ساده‌اش انجام دهند. از سوی دیگر علی‌رغم اظهارات پروفیسور سرینگ، تا به حال هیچ متخصصی پیدا نشده که ادعا کند زراعت در واحدهای کوچک می‌تواند با همان کیفیت علمی واحدهای بزرگ صورت گیرد؛ و فقط در برخی از رشته‌های تولیدی است که صنایع کوچک هنوز قادرند با صنایع بزرگ رقابت کنند.

پروفیسور کرم عقیده دارد که برای تولید برخی محصولات، واحدهای بزرگ برتری دارند ولی در مورد برخی دیگر واحدهای کوچک مناسب‌ترند؛ و در اینجا منظور «زراعت‌های پیچیده و پرهزینه‌ای است که هر نوع کار در آنها مستلزم دقت و مراقبت به‌خصوصی است. به‌طور مشخص در این نوع کارهاست که این فرصت به دست می‌آید تا از ساعات تفریح، کار افراد ضعیف (نیروی کار بچه‌ها؟! K. K.) و خانواده صاحب‌کار استفاده شود و بدین ترتیب کار مورد نظر با مناسب‌ترین هزینه به انجام رسد. این نوع موفقیت‌ها در مورد کشت‌هایی چون چغندر، درخت مو و برخی گیاهان صنعتی به‌خوبی مشهود است.»^۱

ارقام زیر نشان می‌دهند که تعداد این‌گونه گیاهان مخصوص واحدهای کوچک، در مقایسه با گیاهانی که در واحدهای بزرگ کشت می‌شوند، تا چه حد کم‌اهمیت است: در سال ۱۸۸۹ در امپراتوری آلمان، ۱۶۱،۴۰۸ هکتار گیاهان صنعتی و ۱۲۰،۹۳۵ هکتار موکاری وجود داشت، حال آنکه حدود ۸،۵۳۳،۷۹۰ هکتار زیر کشت علوفه بود و ۱۳،۸۹۸،۰۵۸ هکتار به کشت غلات اختصاص داشت و تقریباً ۳ میلیون هکتار نیز سیب‌زمینی کاشته شد.

به علاوه در زمینه‌هایی چون باغبانی و موکاری نیز واحدهای بزرگ کشاورزی موفقیت به دست آورده‌اند.

علاوه بر این، کشت بسیاری از گیاهان صنعتی نیز کاهش یافت، مثلاً در منطقه مرزی آلمان بین سال‌های ۱۸۸۱ و ۱۸۹۳ کشت توتون از ۲۷,۲۴۸ هکتار به ۱۵,۱۹۸ هکتار تقلیل پیدا کرد. البته از آن تاریخ به بعد میزان این کشت اندکی افزایش یافته است (در سال ۱۸۹۶ کشت توتون به ۲۲,۰۷۶ هکتار رسید)، که البته در مقایسه با سال ۱۸۸۱ هنوز به مراتب کمتر است. کشت پنبه و کنف نیز کاهش پیدا کرد؛ در سال ۱۸۷۸ کشت این محصول حدود ۱۵۵,۱۰۰ هکتار بود، در سال ۱۸۸۳ به ۱۲۳,۶۰۰ هکتار و در سال ۱۸۹۳ به ۶۸,۹۰۰ هکتار رسید.

وضع کشت گیاه رازک نیز تعریفی نداشت؛ بین سال‌های ۱۸۷۸ و ۱۸۸۳ زمین زیر کشت آن از ۴۰,۸۰۰ هکتار به ۴۵,۹۰۰ هکتار رسید ولی بعد از این تاریخ دوباره کاهش پیدا کرد، به طوری که در سال ۱۸۹۳ به ۴۲,۱۰۰ هکتار رسید.

اولویت و تقدمی که دهقانان برای کشت گیاهان صنعتی قائل‌اند، در برخی شرایط ممکن است برای آنها مهلک باشد. دکتر رب. دریل^۱ درباره منطقه بوهم می‌نویسد که در این ناحیه دهقانان تقریباً تمام زمین خود را به زیر کشت این نوع گیاه درمی‌آورند. در نتیجه عواید آنها کاملاً به این کشت بستگی دارد؛ و این یک نوع بازی بخت و اقبال است زیرا قیمت این محصول (رازک) دستخوش نوسانات زیادی است. گاه اتفاق افتاده است که چندین دهکده کامل در این منطقه بعد از یک یا دو سال برداشت محصول خراب به فقر و کمبود شدیدی دچار شوند.^۲ بنابه گفته کرافت^۳، قیمت رازک تا ۱۰۰۰٪ نوسان دارد.

اگر بخواهیم درباره کشاورزی به‌طور کلی صحبت کنیم، باید گفت تعداد محصولاتی که در آنها واحدهای کوچک بر واحدهای بزرگ برتری دارند به‌هیچ‌وجه قابل ملاحظه نیست و بنابراین با قطعیت می‌توان گفت که واحدهای کشاورزی بزرگ بر واحدهای کوچک برتری دارند.

این امر را اشخاصی که در این رشته صاحب‌نظرند به‌خوبی تصدیق می‌کنند. آنها ترجیح می‌دهند یک ملک بزرگ را از طریق وام‌های رهنی مورد بهره‌برداری قرار دهند تا اینکه یک ملک کوچک آزاد از رهن را به زیر کشت درآورند. قسمت اعظم قرض‌های رهنی به علت ارجحیتی است که این‌گونه صاحب‌نظران برای واحدهای بزرگ کشاورزی قائل‌اند. شخصی که بخواهد مبلغ ۵۰ هزار فرانک را برای به دست آوردن یک ملک صرف کند، ترجیح می‌دهد به جای خریدن زمینی به ارزش ۵۰ هزار فرانک، زمینی به ارزش ۱۰۰ هزار فرانک را خریداری کند و بدین ترتیب بار یک قرض ۵۰ هزار فرانکی را نیز بر دوش بکشد.

صاحب‌نظران این رشته، به دلایل دیگری نیز برتری واحدهای بزرگ را تصدیق می‌کنند که یکی